

لهجه قرآن کریم^۱

نوشته: پروفسور جواد علی
ترجمه: حسین علینقیان

درآمد مترجم

منشأ پیدایش لهجه‌ها و زبان‌ها، تحول زبانی است. فرق عمده بین زبان و لهجه در درجه تحول نهفته است؛ در صورتی که تحول، گسترده باشد گفته می‌شود که زبان جدیدی به وجود آمده است، اما اگر این تحول متعارف باشد اظهار می‌داریم که لهجه جدیدی ایجاد شده است. به عبارتی، رابطه میان گویش/لهجه و زبان، رابطه خاص با عام است، زیرا محیط گویشی، بخشی از یک محیط وسیع‌تر و گسترده‌تر است که

۱- این نوشتار برگردان و تلخیصی است از مقاله «لهجه القرآن الکریم» که در مجله مجمع علمی العراقی، جلد سوم، جزء دوم به چاپ رسیده است. دکتر جواد علی (۱۹۰۷-۱۹۸۷م.) در شهر کاظمیه بغداد تولد یافت. دروس عربیت و علوم اسلامی را در دانشکده الامام الاعظم گذراند. در ادامه در دانشگاه هامبورگ با ارایه رساله «المهدی و سفراء الاربعة» در سال ۱۹۳۸م. به درجه دکترا نایل آمد. مدتی به عنوان دبیر بنگاه تألیف، ترجمه و نشر در وزارت معارف عراق مشغول به کار شد؛ آن‌گاه در سال ۱۹۴۷م. در مجله مجمع علمی العراقی به سمت سردبیری گماشته شد. در کنفرانس‌های خاورشناسی در سراسر دنیا دعوت می‌شد و در آن‌جا نقش مهمی را در این زمینه عهده‌دار بود. دانشگاه بغداد بالاترین درجه (استاد متمرکس) را به وی اعطا کرد. تألیفات مشهور وی عبارتند از: «التاریخ العام، ۱۹۲۷م.»؛ «تاریخ العرب قبل الاسلام، ۸ مجلد، ۱۹۵۱م.»؛ «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، در ۱۰ مجلد، ۱۹۶۸م.»؛ و نیز مقاله‌های بسیاری که در مجله‌های معتبر عربی و غیر عربی به چاپ رسیده است. (به نقل از: موسوعة اعلام العراق فی القرن العشرين، جزء اول، تألیف حمید المطبعی، بغداد، ۱۹۹۵م.، ص ۴۷) مترجم.

خود شامل چندین گویش می‌باشد؛ گرچه این گویش‌ها هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند اما تمام آنها در مجموعه‌ای از پدیده‌های زبانی اشتراک دارند. به این اجتماع گسترده‌تر که از چندین گویش تشکیل شده است، در اصطلاح، زبان گفته می‌شود.

با وجود این، در غالب اوقات ترسیم خط فاصل میان زبان و گویش کاری مشکل است. عده‌ای از دانشمندان وجود گویش‌ها را انکار کرده‌اند؛ بدین معنا که معتقدند میان گویشی با گویش دیگر و یا میان زبان مشترک و گویشی که بدان منسوب است هیچ‌گونه مرز روشنی که آنها را از یکدیگر جدا کند وجود ندارد. یکی از طرفداران این نظریه «جاستون پاری» است. در مقابل، برخی دیگر از دانشمندان به دفاع از نظریه تقسیم گویشی میان زبان‌ها پرداخته‌اند. «آنتوان میه»^۱ یکی از این افراد است. تفاوت بین زبان و لهجه، یک موضوع زبان‌شناختی صرف نیست. ممکن است دو نظام ارتباطی به اندازه‌ای شبیه هم باشند که به‌طور دو جانبه درک گردند اما از آنها با عنوان زبان‌های متفاوت یاد شود. برای مثال معمولاً هلندی و آلمانی دو زبان متفاوت تلقی می‌شوند، در حالی که آلمانی‌زبان‌های شمال این کشور به راحتی می‌توانند با همسایگان خود که به زبان هلندی تکلم می‌کنند ارتباط برقرار نمایند. این دو نظام، در اصل به دلایل سیاسی یا ملی‌گرایانه به عنوان دو زبان متفاوت تلقی می‌شوند، نه به عنوان لهجه‌هایی از یک زبان واحد.

در مقوله مربوط به سیادت و افصح بودن لهجه قریش در مباحث زبان‌شناسی عربی نیز، پاره‌ای از روایات مربوطه خالی از تأثیرات مذهبی یا سیاسی نبوده است. زبان عربی که شاخه‌ای از زبان‌های سامی به‌شمار می‌رود در یک تقسیم‌بندی کلی شامل عربی جنوبی و شمالی می‌شود. زبان عربی فصیح یا کلاسیک (عربی شمالی) که قرآن‌کریم بدان نازل گشته و تا به امروز مورد استفاده کشورهای متعددی است تاریخچه روشن و درخشانی ارائه می‌دهد، لکن مراحل نخستین آن به علت قلت یا

ناقص بودن مراجع، پژوهنده را دچار دشواری‌ها و تردیدهای فراوان می‌کند؛ به ویژه که این دوران‌ها با عصر نزول قرآن مصادف است و به سبب اهمیت قرآن، محققین میل دارند نظری دقیق و خلل‌ناپذیر دربارهٔ زبان داشته باشند.

گنجینه‌ای که نخست قرآن و سپس دانشمندان قرن‌های دوم به بعد برای ما باقی گذاشته‌اند همه به زبانی است غنی و نضج یافته، که گاه با شدتی چشم‌گیر و گاه با اختلافی اندک از صدها لهجهٔ دیگر جزیرهٔ العرب متمایز است. آنچه در قرن اخیر مورد بحث قرار گرفته است اصل و چگونگی پیدایش این زبان است.

زبان‌شناسان عرب به دلیل آن‌که رابطهٔ میان زبان و گویش / لهجه را به طور واضح و روشن درک نکرده بودند آشکارا میان آن دو خلط می‌کردند. به همین دلیل است که آنها گویش‌های عربی را زبان‌های گوناگونی تلقی کرده‌اند. با وجود چنین برداشتی، دانشمندان مذکور از این گویش‌ها جز قطعه‌هایی ناقص روایت نکرده‌اند. لیکن زبان‌شناسان جدید به اهمیت بررسی و تحقیق پیرامون گویش‌های عربی قدیم پی برده‌اند.

بررسی گویش‌های قدیمی ما را در پاسخ‌گویی به این سؤال مشکل‌یاری می‌بخشد که: آیا زبان عربی فصیح که شعر جاهلی بدان سروده شد و قرآن کریم به آن نازل گردید، حاصل چندین گویش / لهجه است یا در واقع گویش قبیلهٔ معینی می‌باشد که بر سایر گویش‌های عربی پیشی جسته است؟ نیز بررسی گویش‌ها ما را در شناخت منابع و مآخذ قرائت‌های مختلفی که از قرآن صورت گرفته است یاری می‌بخشد، زیرا این قرائت‌ها بدون انتساب به گویش مشخصی روایت شده‌اند.^۱

۱- منابع: الف: آذرنوش، آذرتاش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی.
ب: دکتر رمضان عبدالنواب، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، ترجمه حمید رضا شیخی.
ج: جولیا، اس، فالک، زبان‌شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی‌زاده.
د: مقاله «العربیة الفصحی مشكلة اللحن» در مجله مجمع اللغة العربیة بدمشق، جزء اول، مجلد ۶۹، رجب ۱۴۱۴ هـ. ق.

قرآن کریم قسمت به قسمت به «زبان عربی مبین»^۱ نازل شد. عرب آن زمان به لهجه‌های مختلف تکلم می‌کرد. قرآن کریم به کدام یک از آن لهجه‌ها نازل شده است؟ قرآن کریم لهجه‌ای را که بدان نازل گشته معین نکرده و به آن اشاره ننموده است.

دو کلمه «عربی» و «عربیاً» به حسب موقعیت اعرابی در سوره‌های نحل، شعراء، فصلت، یوسف، رعد، طه، زمر، شوری، زخرف و احقاف^۲ آمده است. این دو کلمه افاده تخصیص و تعیین یک لهجه واحد و مشخص از لهجات را نمی‌کنند، لذا مفسرین به ناگزیر به بررسی لهجه قرآن پرداخته‌اند و آرای علما و احادیث و اخبار و روایات مربوط به این مقوله را ذکر کرده‌اند.

طبری در مقدمه تفسیرش^۳ بعد از پرداختن به رأی کسانی که معتقد بودند در قرآن واژه‌های غیرعربی وجود دارد و این که از هر لهجه‌ای در آن آمده به این موضوع پرداخته و چنین آورده است:

ابوجعفر گفته: برای صحه گذاشتن بر این که خداوند - جل ثناؤه - تمام قرآن را به زبان عربی نازل کرده و قرآن به زبان دیگر اقوام و ملل نازل نشده و برای بطلان عقیده کسانی که معتقدند در قرآن واژه‌های غیرعربی آمده، به اندازه کفایت دلیل اقامه کرده‌ایم. و اینک می‌گوییم: چنان که نزول قرآن به زبان عرب، صحیح باشد پس قرآن به کدام یک از زبان‌های [لهجه‌های؟] عرب نازل شده است؟ آیا به همه آن زبان‌ها نازل گشته یا به برخی از آنها؟ زیرا همه طوایف عرب را به همین نام عرب خوانده‌اند؛ گرچه در طرز تعبیر و بیان و سخن گفتن آنها اختلاف وجود دارد. و خداوند - جل ذکره - بندگان را به این که

۱. «و هذا لسان عربی مبین» نحل/۱۰۳، شعراء/۱۹۵، فصلت/۴۴، یوسف/۲، رعد/۳۷، طه/۱۱۳، زمر/۲۸، فصلت/۳، شوری/۷، زخرف/۳، احقاف/۱۲.

۲. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره ۱۳۶۴ هـ. ق. ص ۴۵۶.

۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبع المطبعة الامیریة ببولاق، قاهره، ۱۳۲۳ هـ. ق. (از این کتاب در پانوشت‌ها با عنوان «جامع» یاد خواهد شد).

قرآن را به زبان عربی و آن هم به زبان عربی مبین نازل فرموده مطلع ساخته است. اما ظاهر عبارت «بلسان عربی مبین» محتمل خصوص و عموم است و پی بردن به مراد حق تعالی جز با مراجعه به توضیح و بیان رسول خدا - صلی الله علیه [و آله] و سلم - میسر نمی‌شود.

در این خصوص اخبار و روایات به توضیح و تبیین این نکته پرداخته‌اند. خداد بن اسلم، از انس بن عیاض، او از ابوحازم، از ابوسلمه حدیث کرده، گفته که این حدیث را جز از ابوهریره نمی‌دانم که رسول خدا - صلی الله علیه [و آله] و سلم - فرمودند:

قرآن به هفت حرف نازل شد؛ مراء و جدال در قرآن کفر است.

[و این عبارت را] سه‌بار تکرار فرمودند:

و آنچه از قرآن دانستید بدان عمل کنید و آنچه از آن نفهمیدید به عالمش واگذار کنید.

طبری، آن‌گاه در ادامه به تعداد طرقی که حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف» از آن نقل شده، اشاره می‌کند و روایت بعضی از اخباری که در ایجاد اختلاف بین صحابه در حفظ برخی از آیات و قرائات وارد شده را نقل می‌نماید.^۱ و سپس به ذکر نتیجه آن می‌پردازد:

[قرآن] به برخی از زبان‌های [لهجه‌های] عرب نازل شده و قرائات

امروزی مسلمانان و مصاحفی که بین آنها متداول است مبتنی بر

برخی از زبان‌هایی است که قرآن بدان نازل گردیده است.^۲

طبری مشخصاً به لهجه‌ای که قرآن کریم بدان نازل شده اشاره‌ای نمی‌کند.

حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف» حدیثی معروف و مشهور است که در تفاسیر و در کتب مصاحف و قرائات با طرق و وجوه متعددی آمده است. گرچه در ساختار متن حدیث و ضبط عبارات آن اختلاف شده اما در محتوای آن - که

۱ - جامع، ۹/۱ به بعد.

۲ - جامع، ۲۵/۱.

خلاصه‌اش نزول قرآن بر هفت حرف می‌شود - توافق حاصل بوده است. که منظور از حرف در این جا وجهی از وجوه زبان‌ها یا لهجه‌ای از لهجات بوده است.^۱

اما رجال سند این حدیث زیادند؛ برخی از آنها مانند ابن‌کلبی و ابوصالح، سندشان به عده‌ای از صحابه - که پایان سلسله سند هستند - منتهی می‌شود.^۲ و گفته می‌شود که اینان، روایت مذکور را از [حضرت] رسول ﷺ شنیده‌اند. این صحابه عبارتند از: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب؛ انس، حذیفه بن یمان، زید بن ارقم، سمرة بن جندب و [...].

تعداد این صحابه براساس برخی روایات به بیست و یک [نفر] می‌رسد.^۳

سپس روات به علل و اسبابی که این حدیث به جهت آن از حضرت رسول [صلی الله علیه و آله] روایت شده پرداخته‌اند و گفته‌اند: پیامبر [صلی الله علیه و آله] به جهت احساس از به وجود آمدن مشکلات احتمالی - در صورت نزول قرآن به یک حرف - با توجه به وجود لهجات و زبان‌های متعدد در بین صحابه، از خداوند برای تسهیل در این امر خواستار نزول قرآن به لهجات مختلف می‌شوند و خداوند درخواست ایشان را اجابت کرده و امر به نزول قرآن به هفت حرف / لهجه می‌کند.

[روایت] سپس به ذکر احادیثی که در این خصوص وارد شده پرداخته‌اند. از آن جمله حدیثی است که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند:

پروردگرم مرا مأمور کرد که قرآن را به یک حرف بخوانم، از او خواستم که بر امتم آسان گیرد لذا مرا امر داد به دو حرف قرائت کنم؛ درخواست کردم آسان‌تر کند، دستور داد قرآن را به هفت حرف قرائت کنم.

نیز حدیث دیگری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

جبرئیل قرآن را به یک حرف به من اقراء نمود. لذا درخواست کردم

۱ - جامع، ۹/۱ به بعد.

۲ - جامع، ۲۳/۱.

۳ - الاتقان، سیوطی، ص ۷۸.

که به بیش از یک حرف بخواند و تا آنجا پیش رفت که به هفت حرف منتهی شد.^۱

آنچه از محتوای این دو حدیث و دیگر احادیث در این مورد استفاده می‌گردد این است که قرآن در اصل به لهجه واحدی نازل نشده بلکه به تعدادی از لهجات نازل شده است.

حدیث [سبعة احرف] چنانچه دیدیم حدیثی عام و مطلق است که لهجات معینی را افاده و تحدید و حصر نمی‌کند؛ گرچه در برخی روایات، اضافاتی بر آن افزوده شده که در صدد شرح و تفسیر آن و تعیین حروف هفتگانه برآمده و بدان اضافات، آن حدیث معروف و معین شده است.

آمدن این حدیث با طرق متعدد - خواه به شکل عموم و اطلاق و یا با تقید و تحدید - از این جهت که با پاره‌ای از اخبار و روایاتی که نزول قرآن را به صراحت به لهجه واحد - یعنی لهجه قریش - نسبت می‌دهد در تعارض بوده، و قابل توجه و مدنظر بوده است. از این رو دانشمندان به بحث‌های مفصلی در این مقوله پرداخته‌اند و آرا و نظریه‌های خود را ابراز کرده‌اند.

آنچه را که به عنوان شرح و زیادات به این حدیث الحاق گردیده، سیوطی، در قالب حدود چهل نظریه خلاصه کرده که بیشتر آنها ارتباطی با لهجات ندارند. لهذا در این بحث از ذکر آن ممانعت می‌ورزیم و آنچه را که ارتباط مستقیم با لهجه قرآن کریم و سایر لهجات دیگر دارد، مورد بحث قرار می‌دهیم.

سلسله سند حدیثی که در آن به تعیین لهجه‌ها و حصر آن تصریح شده غالباً به ابن عباس منتهی می‌شود. راویان این حدیث بدین قرارند: ابن کلبی از ابوصالح از ابن عباس؛ قتاده از ابن عباس.^۳

۱- همان، ۷۸/۱.

۲- الاتقان، ص ۷۸.

۳- جامع، ۲۳/۱؛ الاتقان، ۸۱/۱.

ابوصالح از ابن عباس شنیده که گفته: قرآن بر هفت حرف نازل شده^۱ که پنج حرف آن از قبیلہ ہوازن و دوتای دیگر از قریش و خزاعہ است.^۲

قتادہ نیز از ابن عباس شنیده کہ گفته: قرآن بہ زبان قریش و خزاعہ نازل شدہ است، زیرا خزاعہ ہمجواری با قریش بودہ اند و فہم زبان یکدیگر [برایشان] آسان بودہ است.^۳

بدین ترتیب کسانی کہ قایل بہ تعیین لہجات قرآن کریم بودند بہ این احادیث استناد کردند و گفتند: عرب دارای زبان‌های / لہجہ‌های زیادی بودہ است کہ ہمہ آنها، بلاشک، عربی بودہ اند اما در فصاحت و بلاغت ہمساز نبودہ اند. و چون پیامبری کہ بر او وحی نازل شد عرب بودہ و کتاب خداوند نیز عربی معجز بودہ و این اعجاز جز با نزول بہ فصیح‌ترین، سلیس‌ترین و پرنفوذترین لہجہ‌ها - بہ منصبہ ظہور نمی‌رسید لذا قرآن بہ بہترین لہجات عرب کہ همان لہجہ‌های ہوازن (شامل سعد بن بکر، خثیم بن بکر، نصر بن معاویہ و ثقیف) و لہجہ قریش و خزاعہ است، نازل شد.^۴ چنانچہ از ظاہر روایت برمی‌آید این لہجہ‌ها شش تاست و نہ ہفت لہجہ. برخی از دانشمندان نیز آن را شامل لہجات قریش، ہذیل، تمیم، ازد، ربیعہ، ہوازن و سعد بن بکر دانستہ اند و برخی آنها را لہجات ہذیل، کنانہ، قیس، ضبہ، تیم الرباب، اسد بن خزیمہ و قریش قلمداد کردہ اند.^۵ روایت ابن عباس از طرق ابوصالح و قتادہ از نظر نقاد، روایتی ضعیف است؛ چنان کہ بر سند ابن کلبی^۶ از ابوصالح^۷ از ابن عباس

۱- «نزل القرآن علی سبع لغات» الاتقان، ۸۱/۱

۲- جامع، ۲۳/۱

۳- جامع، ۲۳/۱

۴- جامع، ۲۳/۱؛ الاتقان، ۸۱/۱

۵- الاتقان، ۸۱/۱

۶- احمد بن حنبل دربارہ ابن کلبی گفتہ: «تصور نمی‌کنم کہ احدی از او حدیثی نقل کند.»

ر.ک: میزان الاعتدال، ۲۵۶۳؛ لسان المیزان، ۱۹۶/۶

۷- ابوصالح باذام / باذان. نسائی دربارہ او گفتہ: «باذام لیس بثقہ». اسماعیل بن ابی خالد نیز گفتہ: «کان

ابوصالح یکذب [...]». ابن معین گفتہ: «وقتی ابن کلبی از او روایت کند قابل اعتماد نخواہد بود.» میزان الاعتدال، ۱۳۷/۱ بہ بعد.

«سلسلة الكذب» اطلاق شده است و دانشمندان زیادی، از رجال جرح و تعدیل، به این سند اشکال وارد ساخته‌اند که همگی در کتب رجال آمده است.

اما طبری در مورد قتاده گفته که از ابن عباس چیزی دریافت و سَمْع نکرده است.^۱ و روایت او یعنی «نزل القرآن بلسان قریش و لسان خزاعة» از ابن عباس قابل اعتنا/ استناد نمی‌باشد.

پس از مراجعه به حدیث «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَاقْرَأُوا مَا تَسِيرُ مِنْهُ» - با همه طرقتش - به طور خلاصه می‌توان گفت که این حدیث به طرق متعدد از صحابه‌ای که نامشان ذکر شد روایت شده و به صورت عام و کلی آمده است و تعیین لهجات و تفاسیر بعدی - چنان که گفتیم - اضافات و شروحاتی است که از اصل متن نیست بلکه از برخی صحابه یا روایان بوده و بیشتر آنها ارتباطی با [مقوله] لهجات نداشته و با جریان اختلاف مردم در قرائت قرآن نیز کمتر ارتباطی دارد.^۲ برخی از این قیود به متن حدیث الحاق شده و گویی جزو متن اصلی بوده چنان که برخی لهجه یمن را به آن لهجات اضافه کرده‌اند.^۳ و با آن که یمن دارای لهجات گوناگون بوده، به لهجه خاص آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

این حدیث با روایتی که در آن بر تعیین لهجه قریش به عنوان لهجه قرآن، تصریح شده است در تعارض است،^۴ زیرا این روایت لهجه قرآن کریم را مشخصاً تعیین کرده؛ چنان که از روایت اخباریون در خصوص کیفیت جمع قرآن و از گفتار عثمان، خطاب به افرادی که متصدی جمع قرآن بوده‌اند - که به آنها گفته بود در آنچه شما با زید اختلاف کردید آن را به زبان قریش بنویسید چون قرآن به زبان آنها نازل شده است -^۵ حصر لهجه قرآن در لهجه قریش استفاده می‌شود؛ هم چنین از این روایت

۱- جامع، ۲۳/۱.

۲- الاتقان، ۸۱/۱ به بعد؛ النشر فی القراءات العشر، ابن جزری، ۱۹/۱ به بعد.

۳- النشر، ۲۴/۱.

۴- جامع، ۲۳/۱.

۵- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نیشابوری؛ هامش تفسیر طبری، ۲۴/۱.

که: «لم ينزل القرآن إلا بلغة قريش»^۱

به علاوه، [این روایت] با صریح آیات قرآن کریم و اخبار مربوط به کیفیت نزول وحی بر رسول [اکرم ﷺ] و تلقین آیات به صورت حرف به حرف و کلمه به کلمه توسط جبرئیل به ایشان، و املا کردن آیات قرآن به کاتبان وحی و صحابه حافظ قرآن [نیز] در تعارض است؛^۲ نیز با نظریه شایع بین متکلمین در موضوع کلام خداوند و این که [کلام خداوند] حادث است یا قدیم و نظریه خلق قرآن که در صدر دولت عباسی بروز کرد و از اهم مسایل کلامی مورد اختلاف بین معتزله و اشاعره و... در علم کلام به شمار می‌رفت و در ایام مأمون نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

برای همخوانی و سازش میان آن حدیث مطلق و احادیثی که لهجه قرآن را منحصر در لهجه قرش می‌دانند، برخی میانه‌روی کرده و گفته‌اند: قرآن به زبان مضر نازل شده؛ بنابر قول عمر که گفته: «نزل القرآن بلغة مضر».

به دنبال آن بعضی از آنها لهجات مضر را تعیین کرده و گفته‌اند آنها شامل: هذیل، کنانه، قیس، ضبه، تیم الریاب، اسدین خزیمه و قریش می‌شود که مجموعاً هفت لهجه می‌شود.^۳

برخی نیز گفته‌اند قرآن به زبان قریش نازل گردیده و لکن قریش دارای لهجه‌های متعددی بوده و قرآن به برخی از آنها نازل گشته و به یک لهجه واحد از لهجات قریش نازل نشده است.

برخی را عقیده بر آن است که قرآن به زبان قریش و اعراب فصیحی که مجاور آنها بوده‌اند نازل گردیده، آن‌گاه تجویز شد که هر کس با زبان متداول خود - که از نظر اعراب و واژگان با هم اختلاف داشت - آن را قرائت کند. و هیچ‌کس از عرب - به جهت وجود مشقت و این‌که باید مراد [کلام خداوند] را فهم کنند^۴ - مکلف به انتقال

۱- الاتقان، ۸۱/۱

۲- بروج، ۸۵/ بقره، ۱۱۰، هود، ۱۱؛ المذهب الاسلامیة فی تفسیر القرآن، گولدزبیر، تعریب علی حسن عبدالنادر، قاهره، ۱۹۴۴م، ص ۳ به بعد. Naldecke. Geschichte des Korans. 2 A UFlage. 1. Teil.

۳- الاتقان، ۸۱/۱

۴- الاتقان، ۸۱/۱

از یک زبان به زبان دیگر نشد. این رأی نیز از آرای میانه بین دو نظر سابق بود. واقعیت آن است که اگر در موارد اختلاف [قرائات] و تنوع روایات تدقیق کنیم چیزی که مؤید این نظر باشد یافت نمی‌کنیم؛ چرا که در پیچیده‌ترین موارد اختلاف اشاره‌ای به این نکته نشده که بر رجال قبایل سخت آمده بود که قرآن را [به لهجه قریش] تلفظ و یا درک بکنند، تا این که بگویم سبب امر به جواز [به لهجه‌های مختلف]، این مطلب بوده است.

ادله نزول قرآن به لهجه قریش

سند قائلین به نزول قرآن به لهجه قریش این است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله [و سلم] - از قریش بوده‌اند و قریش در مکه بوده‌اند، پس به ناچار نزول قرآن به لهجه قوم او [صلی الله علیه و آله] صورت گرفت تا این که حجّت و اعجازی برای فصحای آنها باشد.^۱

نیز به این آیه استشهاد می‌کنند: ﴿و ما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسانٍ قومه لیبین لهم﴾^۲. و چون قوم حضرت رسول قریش بود، نزول قرآن به آن لهجه صورت گرفت.^۳

به دنبال آن، آنها قریش را فصیح‌ترین قبایل و بلیغ‌ترین و پاک‌ترین زبان‌ها قلمداد کرده‌اند و دلیلشان این است که قریش همه ساله در موسم حج، سخنانی از قبایل مختلف عرب می‌شنیدند و از میان کلام آنها نیکوترین، پاک‌ترین و شیواترین آن را اختیار می‌کردند.^۴

سپس به اخبار دیگری که نزول قرآن را به زبان قریش تأیید می‌کند استشهاد می‌آورند. خبر اختیار شیواترین واژه‌ها توسط قریش به قتاده (وفات ۱۱۷ هـ. ق.)

۱- افعال القرآن، مصطفی صادق الرافعی، طبع چاپخانه استقامت، ۱۹۵۲ م. ص ۶۳ به بعد.

۲- ابراهیم / ۴.

۳- الاتقان، ۸۱/۱.

۴- فقه اللغة، الصحابی، چاپ المؤید، سال ۱۹۱۰ م، ص ۲۳؛ المزهرة، سیوطی، ۲۱۰/۱؛ غریب القرآن، ۱۰/۱؛ [مجله] الهلال، سال ۱۹۱۷/۲۱-۱۹۱۸ م؛ ص ۲۳.

منتسب می شود که: «فتاده گفته: قریش بهترین لغات عرب را گزینش می کرد تا به حدی که زبان قریش بهترین زبان ها شد و قرآن به آن نازل گردید.»^۱

رد نظریه نزول قرآن به لهجه قریش

نظر محدثین در مورد شیوایی لهجه قریش و پاکی و فصاحت آن صحیح می بود اگر همین محدثین چیزهایی را که با گفته های خود در تناقض است و آنها را نفی می کند، نمی گفتند.

از آن جمله گفته اند که خلیفه - عثمان بن عفان - به افرادی که متولی کتابت قرآن بودند سفارش کرد که «املاکنده را از هذیل، و کاتب را از ثقیف قرار دهید.»^۲ و چنان که می دانیم نه هذیل و نه ثقیف هیچ کدام از قریش نبودند.

نیز خود آنها به اختلاف قریش در فهم پاره ای از کلام قرآن و رجوع به غیر از خود برای فهم آن اشاره داشته اند. اگر قرآن کریم به لهجه قریش نازل شده بود هرگز اختلاف در فهم کلمات آن [- در بین قریش -] پدید نمی آمد.

نیز گفته شده قریش به نسبت دیگر اقوام عرب در جاهلیت بسیار کم شعر سروده اند، و بدین سبب بیشترین نسبت انتحال در شعر در زمان اسلام به آنها حواله می گردد.^۳ مؤید این نظر آن که بیشترین راویان اشعار جاهلی از غیر قریش بوده اند.

انتقاد دیگری که به قائلین نزول قرآن به لهجه قریش وارد است این است که اگر قرآن کریم به لهجه قریش نازل گردیده، پس چرا مفسرین - و در مقدمه آنها ابن عباس - در تفسیر کلام باری، به شعر و کلام اعراب استشهاد می کردند، حال آن که اعراب یا آن شاعران از رجال قریش نبودند؟ و چرا علمای لغت رنج رفتن به بادیه ها را بر خود می خریدند و لغت غریب و نادر و شعر را از اعراب بادیه پرس و جو و اخذ می کردند و از رجال قریش و اهل مکه - با آن که معروف ترین قبایل بودند - اخذ لغت

۱- لسان العرب، ۷۷/۲.

۲- فی فقه اللغة، الصحابی؛ چاپ المؤید، ۱۹۱۰ م، ص ۲۸.

۳- طبقات الشعراء، ص ۱۰؛ الادب الجاهلی، طه حسین، ص ۱۳۲.

نمی‌کردند؟ و چرا علمای لغت، برخی از لهجات عرب را از لحاظ فصاحت بر برخی دیگر برتر می‌دانستند - چنان‌که مثلاً ابو عمرو بن علاء گفته: «فصیح‌ترین عرب از شمال هوازن و جنوب تمیم هستند»^۱ - در حالی که آنها از قریش نبودند؟ و [چرا] برخی از علما، لهجات هذیل و ثقیف و جرم و نصر و قعین را بر سایر لهجات دیگر در فصاحت برتر می‌دانستند^۲ و قبایل هوازن تمیم و اسد را اَفصح القبائل می‌دانستند؟ از این رو، ضروری می‌دانم که در مورد اعتماد و استناد به این روایات باید جانب احتیاط پیش گرفت.

به این که گفته‌اند قریش در موسم حج [شیواترین] کلام را اختیار/گزینش می‌کرد نیز انتقاد وارد است و آن این که اگر آنچه ناقلان اخبار گفته‌اند حقیقت داشته باشد، چه کسی وظیفه این گزینش را به عهده داشت؟ خواص مردم یا عوام آنها؟ اگر خواص آنها بودند - که بایست باشند - چه فرد یا افرادی از آنها به این کار مهم و مشکل پرداخته است؟ [این]، کاری [است] که اقتضا می‌کند توسط افرادی انجام گیرد که در دانش لغت و ادبیات و قریحه و ذوق و احساس در سطحی عالی باشند؛ و چنانچه مراد عوام آنها هستند، آیا در تاریخ سابقه دارد که عوام [یک ملت] به گزینش و تهذیب و تنقیح لغت پرداخته باشند؟

[نه چنین است، بلکه] عوام، به عکس، همواره به قواعد زبان و اصول آن مقید نبوده‌اند و بل در آن تحریف و وضع می‌کرده‌اند و یا از غیر، اخذ لغت می‌کرده‌اند. انتقاد دیگر آن که چرا راویان به افرادی که در مورد کلام و سخن قبایل به داوری و تهذیب و گزینش پرداخته‌اند اشاره نکرده‌اند؟ با آن‌که به داوران بازار عکاظ اشاره کرده‌اند. گزینش و تهذیب لغت در موسم حج از نظر شأن و منزلت کمتر از داوری در بازار عکاظ نبوده است. سپس گفته شده که داوران عکاظ غالباً از تمیم بوده‌اند؛ چرا تمیم را در مورد داوری پذیرفته‌اند و قریش را نه؟ با آن‌که - بنابر قول آنها - قریش به تمیم اولی است. اگر روایات اخباریون صحیح باشد آیا در این که تمیم برای داوری

۱- المزهر، ۲۱۱/۱؛ الاتقان، ص ۱۰۹؛ تاریخ آداب اللغة العربیة، الرافعی، ۱۲۸/۱.
 ۲- «وسئل بعض العلماء: أئ العرب اَفصح؟ فقال: نصر قعین و اللسان، ۲۲۵/۷».

برگزیده شد، تفوق آنها از جهت ادب و کلام بر دیگران استنتاج نمی‌شود؟
به علاوه، زبانِ خطابه و شعر در جاهلیت همان زبانی است که وحی بدان نازل شد، حال آن‌که شعرای جاهلی و سخنورانی که این اشعار و سخنان بدانها منسوب است همگی از اهل مکه نبوده‌اند بلکه از جاهای مختلف جزیره‌العرب بوده و معظم آنها در عراق یا بلاد شام زیست می‌کرده‌اند و این مطلب می‌رساند که این زبان، زبان محلی خاصی نبوده، بلکه شعر و خطابه بوده و اکثر انحای جزیره و حتی خارج از آن را شامل می‌شده است.

این نتیجه‌گیری ما را با سؤالاتی روبه‌رو می‌کند: آیا این زبان - زبان قرآن کریم و شعر و خطابه - زبان ادبی اکثریت عرب قبل از اسلام و زمان ظهور اسلام بوده یا این که زبان قریش بوده و از قریش به سایر انحای جزیره [العرب] - به سبب حج و مراسم و تجارت‌ها و دیگر عوامل - منتشر شده است؟ آن‌گاه اگر این زبان، زبان قریش بوده در چه زمانی از حدود قریش گذشته و زبان ادبی همه قبایل عرب شده است؟ و در صورتی که این زبان، زبان ادبی عرب بوده آیا زبان جماعتی معین بوده و سپس گسترش یافته و به عنوان زبان ادبی اکثریت عرب متداول شده؟ و یا این که لهجه جماعت معینی نبوده بلکه لهجه‌ای قدیمی بوده و پس از تطور، به شکلی درآمده که به هنگام نزول وحی درآمده بود؟

در مورد این نظر که حضرت رسول [صلی الله علیه و آله] از قریش بوده‌اند پس لامحاله وحی نیز به زبان قریش نازل گشته باید گفت: تمامی عرب، قوم حضرت رسول [صلی الله علیه و آله] بوده‌اند و هیچ آیه‌ای به این معنی محدود [= نزول قرآن به لهجه قریش] وجود ندارد؛ چرا که زبان قرآن «عربی» است و زبان عربی، زبانی است عام که شامل زبان / لهجه قریش و دیگر قبایل می‌شود، و اگر مراد قرآن کریم در این جا قوم حاضر در محضر رسول [صلی الله علیه و آله] - یعنی قریش - بود، توصیف قرآن نیز این بود که قرآن به زبان قریشی نازل شده است؛ تا بدین ترتیب مقصود آن برای مردم روشن باشد.

در ادامه موضوع لهجه قرآن کریم، باید به مطلب دیگری که ارتباطی تنگاتنگ با

این مقوله دارد و بَلْ جزیی از موضوع می شود امعان نظر کرد و آن زبان ادب جاهلی است، و این که آیا جاهلیون دارای لهجه خاصی بوده اند و از آن لهجه در بیان عواطف خود در شعر و نثر بهره برده اند؟ و این که آیا آن لهجه بر سایر لهجات محلی یا لهجات متعدد قبایل، سیادت داشته؟ و چنان که لهجه خاصی بوده، از کدام قبیله / ناحیه بوده و در کجا تولد یافته؟ یا آن که آن لهجه، لهجه ای عام بوده که بین کلیه [قبایل] عرب متداول بوده است؟ [اگر لهجه ای خاص بوده] آیا لهجه خاص اعراب شمال - یعنی اعرابی که خارج از یمن و حضرموت و عمان زیست می کرده اند - بوده است؟

پاسخ به این سؤالات، روشنگر موضوع لهجه قرآن کریم خواهد بود.

برخی از خاورشناسان در صدد پاسخگویی به چنین سؤالاتی برآمده اند.

[تئودور] تولدکه [۱۸۳۶-۱۹۳۱ م.] در کتابش، تاریخ القرآن، به موضوع قرائات و لهجاتی که قرآن کریم بدان نزول یافته،^۱ و نیز - در اثناى موضوع شعر جاهلی - به مقوله زبان ادب جاهلی پرداخته است. خلاصه آرای او این است که تفاوت های بین لهجات در حجاز و نجد و مناطق مجاور فرات، قابل توجه نیست و لهجه فصیح بر کلیه این لهجات بنا شده است.^۲

گویدی معتقد است که زبان فصیح، ترکیبی از لهجاتی است که اهل نجد و مناطق مجاور آن بدان سخن می رانده اند و شامل لهجه معینی نمی شده.^۳

به نظر نلینو [۱۸۷۲-۱۹۳۸ م.]، عربی فصیح از یکی از لهجات نجدی زاده شده و در کینه تهذیب شده و از آن جا به زبان ادبی رایج مبدل شده است.

هارتمن و فلرز معتقدند که عربی فصیح همان لهجه اعراب نجد و یمامه بوده ولی شاعران در آن تغییرات زیادی به وجود آورده اند.^۴

1 - Noldeke Geschichte des Korans, Zweite Auflage, Eyste Teil, S.42.

2 - Noldeke, Beitrage, S, 1-14, Semiti.

3 . Guidi, Misc, Ling, Torino. 1901. P. 3223.

4 - Vollers, Valkssprache, S.184.

لاندبرگ [سوئدی ۱۸۴۸-۱۹۲۴ م.] معتقد است که شاعران، واضعان قواعد این لهجه [فصیح] بوده‌اند و متأخرین از این قواعد پیروی کرده‌اند و از شعر آنها این قواعد استخراج شده و از قصاید آنها، دانشمندان اصول نحو را استنباط کرده‌اند.

[آگوست] فیشر [۱۸۶۵-۱۹۴۹ م.] به لهجه‌ای که عربی فصیح از آن نشأت گرفته اشاره‌ای نمی‌کند الا این که معتقد است که آن، لهجه خاصی بوده است.^۱

بروکلمن و ویتکنشتاین نیز در مورد نشأت و تطور این زبان‌ها نظریه‌هایی را ارائه داده‌اند ولی از ارتباط این لهجه با لهجات دیگر سخنی نگفته‌اند.^۲

خاورشناسان، نظریه‌های خود را از گزارش‌های دانشمندان [ستتی] که در مورد شعر و لغت و لهجات ارائه کرده‌اند بنا ساخته‌اند، حال آن‌که به نظر من این کار برای ارائه نظریه علمی و صحیح در این موضوع کافی نمی‌باشد؛ چرا که آنچه این دانشمندان روایت کرده‌اند در [زمان ظهور] اسلام مدون شده، یعنی بعد از استقرار زبان و پس از این که زبان قرآن کریم، زبان رسمی عرب و بل زبان رسمی کلیه مسلمانان شد، و آنچه گزارش کرده‌اند مربوط به این زبان [نضج یافته] می‌باشد و روایاتی که در مورد زبان‌های / لهجه‌های دیگر به دست داده‌اند مربوط به استعمال واژگان قبایل می‌شده است.

اختلاف در تولید کلمه به فتح یا ضم یا اماله و امثال آن و یا کیفیت استعمال حروف جر - با آن که دارای اهمیت هستند - نیز جهت تکوین یک نظریه علمی صحیح پیرامون نشأت لهجات و تطور آنها نمی‌تواند کافی باشد.

به نظر من، راهی را که برای تکوین نظر علمی در مورد این موضوعات باید پیمود این است که [در وهله اول] به نوشته‌های / کتیبه‌های مدون دست اول که به لهجات مختلف نگارش یافته مراجعه کرد تا وجوه اختلاف و اشتراک و اصول زبان‌ها، استخراج شود و به وسیله آن به زبان مدونی که این کتیبه‌ها در آنجا یافت شده و زمان نگارش آن، دست یافت. سپس به مؤلفات مدونی که در مورد اصول لهجات و

1 - Fischer, in, ZDMG, 662. note. 4, Rabin. P. 17.

2 - Rabin. P. 17.

ضوابط نحوی و صرفی نوشته شده رجوع کرد تا به اساس و اصول آن زبان‌ها پی برده و مقایسه‌ای بین آنها و زبان فصیح - زبان قرآن کریم - صورت داد. اما مکتوبات جاهلی که در استشهاد اساسی‌اند در زمان حاضر بسیارند و به لهجه‌های معینی، قبتانی، حضرمی، ثمودی، صفوی، لحيانی و لهجه دیگری که نزدیک به عربی فصیح و متأثر از یرمی است و از لحاظ عدد، کمترین لهجات به شمار می‌رود و روی هم به شش مکتوبه می‌رسد به ما رسیده است. همه این نوشته‌های جاهلی از عربی غربی و جنوبی است.

آنچه از این مکتوبات به طور مستقیم به موضوع ما مرتبط می‌شود بخش مدون این مکتوبات است که از قرن ششم میلادی - یعنی کمی قبل از ظهور اسلام و نزول وحی - برجای مانده است، که بسیار اندک می‌باشد؛ و در حقیقت تا کنون متن مدونی که متصل به زمان ظهور اسلام و نزول وحی باشد در دست نداریم تا بتوان به شناخت لهجه‌ای که هنگام ظهور اسلام در جزیره العرب رایج بوده پی برد.

باز جای تأسف است که تا کنون یک کتاب که درباره لهجات عربی جاهلی یا لهجاتی که در حین ظهور اسلام و صدر اسلام مستعمل و در ادب آنها رایج بوده در اختیار نداریم. آنچه را هم که برخی دانشمندان، مانند همدانی و نشوان بن سعید حمیری و مانند این دو، در مورد لهجات اهل یمن تدوین کرده‌اند غالباً به مفردات اختصاص یافته است و هیچ‌کدام به نحو و یا صرف آن لهجات و ویژگی‌هایی که بتوان لهجات گوناگون را از هم متمایز ساخت نپرداخته‌اند.^۱

نزدیک‌ترین این متون به عربی معاصر ما - یعنی زبانی که در حال حاضر به آن می‌نویسیم و آن را عربی فصیح یا عربی قرآن کریم می‌نامیم - همان متونی است که بدان اشاره شد. قدیمی‌ترین و طولانی‌ترین آنها شامل «نقش حران» می‌شود که مربوط به سال ۳۲۸ م. می‌شود که همه آن در بلاد شام کشف شده است. از این کتیبه می‌توان به وجود لهجه نزدیک به لهجه قرآن کریم که بدان تکلم می‌کرده یا

می نوشته اند پی برد. نیز ملاحظه می شود که نزدیک ترین این کتیبه ها به زمان ظهور اسلام کمترین آن هستند، و بسی جای تأسف است که ما از شناخت ارتباط لهجه آن متون با لهجه قرآن و شناخت تطور آن لهجه از زمان کشف اولین کتیبه مدون تا ایام ظهور اسلام و شناخت ویژگی های صرفی و نحوی و مشترکات آن با قواعد لهجه قرآن کریم محروم هستیم. و مادامی که تعداد کثیری از این کتیبه ها را در اختیار نداریم ارایه نظر علمی و قانع کننده در مورد ارتباط این لهجه با لهجه [فصحیح]، ممکن نمی باشد.

برای تکوین نظریه علمی و صائب درباره لهجات عربی قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام چاره ای از بررسی کتیبه های دوران جاهلیت برای استنباط قواعد، ویژگی ها و مشترکات و موارد اختلاف آن نیست و در سایه همین تحقیقات است که می توان به نظریه علمی مقبول و صحیح دست یافت:

نیز برای شناخت لهجه قرآن کریم لامحاله باید لهجات قبایل عربی هنگام ظهور اسلام و لهجه اهل حجاز - بالاخص لهجه آن دو شهری که قرآن در آنجا نازل شد [= مکه و مدینه] و مناطق بین آن دو شهر - را شناخت؛ حال آن که در حال حاضر نصوص مکتوبی که از کمی پیش از دوره اسلامی و یا هنگام ظهور آن بر جای مانده باشد در اختیارمان نیست.

اما حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرف» این طور به شنونده القا می کند که قرآن کریم بر هفت وجه متباین نازل گشته و در آن اختلاف وجود دارد - چنان که برخی اخباری که این قضیه را بزرگ جلوه داده اند نیز تداعی کننده آن هستند - تا جایی که گمان می رود که صحابه دوگونه متفاوت قرآن را حفظ و قرائت می کردند؛ چنان که آمده که دو نفر در آیه ای از قرآن اختلاف کردند و هر کدام گمان می کرد که حضرت رسول - صلی الله علیه [و آله] و سلم - همان گونه قرائت کرده که او می کند، لهذا پیش «أبی» رفتند و «أبی» آن دو قرائت را نپذیرفت، آن گاه پیش حضرت رسول - صلی الله علیه [و آله] و سلم - رفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! در آیه ای از قرآن اختلاف کرده ایم و هر کدام می پنداریم که شما این گونه قرائت کرده اید. حضرت به یکی از آنها امر به

قرائت کرد. و بعد از آن که خواند به او فرمودند: «درست خواندی». آن‌گاه به دیگری گفتند: «بخوان!» او برخلاف اولی قرائت کرد. حضرت گفتند: «درست خواندی». سپس به ثبی فرمود: «بخوان!» ثبی نیز برخلاف آن دو تلاوت/ قرائت کرد. حضرت فرمودند: «درست خواندی». آن‌گاه ثبی گوید، من در این کار حضرت شک کردم تا این که رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- از شک من خبردار شدند؛ دستشان را بالا برده و به سینه‌ام زدند و فرمودند: «استعذ بالله من الشیطان الرجیم».

از این خبر و اخبار مشابه دیگری که در مورد علل گرایش مسلمانان بعد از وفات حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- یعنی از عهد ابوبکر تا زمان عثمان -به جمع و تدوین قرآن کریم روایت گردیده، وقوع اختلاف در قرائات در عهد خلفا استنباط می‌شود؛ و نتیجتاً این که عثمان در خوف تفرقه فرو رفته، از این رو دستور به قرائت بر مصحفی که همگان بر آن اتفاق داشتند داد.^۱ لذا نظریه قرائات سبعة بروز کرد؛ قرائات معتبر و معتمدی که هر یک از آنها به یک قاری منتسب است.

در تدوین نظریه علمی صحیح از این اخبار و میزان اختلاف آنها، چاره‌ای از نقد و غربال همه آنچه در این باب از حدیث و روایات آمده نمی‌باشد. در این خصوص در وهله اول، به نظر من، نقد سلسله رجال سند آن، جهت شناخت روابطی که بین آنها برقرار بوده ضرور می‌نماید. در این مورد گفته شده برخی از احادیث به افرادی مورد اطمینان/ ثقة منتسب است، حال آن‌که بعد از نقد ثابت گردیده که برخی از رجال سند در حیات خود، آن ثقات را اصلاً ندیده‌اند؛ چنان که در روایت قتاده از ابن عباس دیدیم.^۲ بعد از این، نوبت به نقد متن/ محتوای حدیث از جهت لغت، اسلوب، مضمون و روح حاکم بر آن می‌رسد و نیز از حیث انطباق برخی روایات با روح [مفاهیم] قرآن کریم و احادیث دیگر حضرت رسول [صلی الله علیه و آله]. آن‌گاه می‌توان در مورد امکان صدور حدیث از حضرت رسول [صلی الله علیه و آله] یا عدم آن داوری نمود. بعد از آن می‌بایست مثال‌هایی که مورد اختلاف بوده را

۱- الاتقان، ۹۸/۱ به بعد؛ جامع، ۲۰/۱ به بعد؛ النشر، ۵/۱ به بعد؛ اعجاز القرآن، الرافعی، ص ۳۰ به بعد.
 ۲- جامع، ۲۳/۱ و ۷۲/۲۵؛ المذاهب الاسلامیة، همان، ص ۸۱ به بعد.

حصر و ضبط کرد و آن‌گاه کلماتی که نمایانگر لهجات قبایل و حرفی از حروف سبعة مذکور در حدیث بوده را بررسی کرد.

چنانچه ما در موارد اختلاف - که مهم‌ترین چیزی است که به لهجه قرآن کریم مربوط می‌شود - تفحص کنیم و آنها را به‌طور دقیق و جامع تدوین نماییم مشاهده می‌کنیم که در حقیقت آن اختلافات مربوط به ذات و جوهره وحی نیستند بلکه بیشتر مسایلی هستند که بعد از نزول وحی و از ناحیه نحوه «نگارش» قرآن کریم رخ داده است. این نگارش، بسیاری از حروف را به صورت مشابه رسم کرده است و نُقَطِ [= نقطه گذاری] حروف بعد از پایان نزول وحی به انجام رسیده و بدیهی است که کلماتی که بدون حرکات [و نقطه گذاری] رسم و ضبط شده، با اختلاف و مشکلات زیادی - چه از حیث نطق و چه از حیث موقعیت اعرابی کلام - مواجه خواهد شد.^۱ برخی از این اختلافات شامل استعمال کلماتی می‌شود که از نظر هیأت متفاوتند اما از جهت معنا موافق، و برخی نیز در شکل و معنی با هم تباین دارند و این قسم اخیر بدون شک از مهم‌ترین اقسام اختلاف است که بایسته تحقیق می‌باشد.

چنانچه همه مواردی که در کتب مصاحف آمده و همه آنچه قراء از قرائات روایت کرده‌اند جمع بندی شود متوجه می‌شویم که آنچه مربوط به لهجات و زبان‌ها می‌شود اندک است و معظم آن شامل مترادفات می‌گردد، مثل: ارشدنا و اهدنا، المعهن و الضوف، زقیه و صیحه، هلم و تعال و اقبل، عجل و اسرع، الظالم و الفاجر، عتی و حتی^۲ و امثال آن.

این مثال‌ها کلماتی است که لفظاً مختلفند و معنی واحد. و چنان‌که گفته شد مفردات، دخلی به قواعد / اصول لهجات ندارند، اما اختلاف در اظهار و ادغام و اشمام و تفخیم و ترقیق و مدّ و قصر و اماله و فتح و تحقیق و تسهیل و ابدال، از گونه

۱- الاکلیل، الصمدانی، ۱۲۲/۸؛ المذاهب الاسلامیة، همان، ص ۴ به بعد.

۲- النشر، ۲۹/۱ به بعد؛ القرطبی، ۱۶/۱؛ الاتقان، ۷۹/۱ به بعد.

۳- مبانی (۹)؛ 1, 51, Noldeke

اختلافات در لفظ و معنی نبوده^۱ و از قبیل اختلافات مؤثر در قواعد لهجات [نیز] نمی‌باشند، بلکه [صرفاً از گونه] اختلاف در مخارج حروف می‌باشند، و نمی‌توان آنها را حد فاصلی میان لهجات قلمداد کرد به نحوی که هر یک تبدیل به یک لهجه از لهجات گردد. برخی از این اختلاف‌ها نیز به [رسم] خط و برخی به تجوید یا طریقه تلاوت و تولید حروف مربوط می‌شوند.^۲

برخی از دانشمندان مواردی از کلمات غیر قریشی که در قرآن کریم آمده را آورده و گفته‌اند [این کلمات] از لهجات دیگر می‌باشند، از جمله: ارائك، لاوزر، یفتنکم و... که برخی ریشه آنها را به پنجاه لهجه از لهجات قبایل نسبت داده‌اند؛ چنان‌که به وجود کلمات معرّبی که از زبان‌های اعجمی مثل رومی، فارسی، نبطی، حبشی، سریانی، عبرانی و امثال آن اخذ شده اشارت داشته‌اند.^۳

نیز در این ارتباط کتبی نوشته‌اند، از جمله: کتاب ابو عبید القاسم بن سلام هروی (وفات ۲۲۳ ه. ق. / ۸۳۸ م.) با نام رساله فی ما ورد فی القرآن من لغات القبائل^۴ و کتاب لغات القرآن ابوزید انصاری (وفات ۲۱۴ ه. ق. / ۸۲۹ م.)^۵ و...

تحقیقاتی که این‌گونه دانشمندان انجام داده‌اند منحصر به بررسی مفردات یا کلمات شده است، آن‌گاه همان کسانی که به این بررسی‌ها پرداخته‌اند، نسبت به بیشترین زبان‌هایی که آن واژگان را بدانها نسبت می‌دادند بیگانه بوده‌اند؛ به ویژه به زبان‌های غیر عربی مثل رومی، سریانی، نبطی و حبشی.

اگر چه سماع لغت از اعاجمی که به اسلام گرویده بودند جایز بوده ولی این روش برای حکم / داوری بر اصل زبان مکفی نیست بلکه می‌بایست نسبت به قواعد / اصول آن زبان و تاریخ و سیر تطور آن و ارتباطات تاریخی میان عرب و ملل دیگر در قبل از

۱- النثر، ۱/ ۲۶ به بعد.

۲- در مورد برخی از مثال‌ها ر. ک: المصاحف، سجستانی، چاپ آرتور جفری، ص ۷.

۳- الاتقان، ۱/ ۲۲۹ به بعد.

۴- با کتاب الدیرینی به نام التیسیر فی علم التفسیر در قاهره به سال ۱۳۱۰ ه. ق. و نیز با تفسیر الجلالین در قاهره به سال ۱۳۵۶ ه. ق. به چاپ رسیده است.

۵- الفهرست، ص ۵۶.

اسلام به منظور شناخت از کیفیت ورود این واژه‌ها در کلام عرب و راهکاری مناسب برای تطبیق بین دو زبان، آگاهی و شناخت داشت، و این چیزی است که در آن روزگار هرگز حادث نگردیده است.

* * *



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی